

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱-۲۲

پژواک فرهنگ آزر و ادب در شاهنامه و متون پهلوی

دکتر عظامحمد رادمنش* - حسین جلالی**

چکیده:

شاهنامه، آینه تمام‌نمای فرهنگ، حکمت و اندیشه ایرانیان و تجلی‌گاه باورها، آداب و رسوم اجتماعی آنان است که آن را می‌توان با رویکردهای گوناگون واکاوی کرد. این اثر سترگ مهم‌ترین سند به جای مانده از فرهنگ منظوم ایران باستان است. فردوسی که ستایشگر باورهای فرهنگی از جمله آزر و ادب است، آن را زینده زنان می‌شمارد و در موارد بسیار مردان را نیز بدان می‌ستاید. بی‌گمان استاد توس در پرداختن به فرهنگ ایران کهن، برخوردار از منابع و مآخذی خود بوده است. او در پراهمیت جلوه دادن این شاخص فرهنگی به آثار پهلوی پیش‌رو، نظر داشته است؛ از جمله آنها باید از رساله‌هایی چون: دینکرد، مینوی خرد، ارداویراف‌نامه، اندرزنامه بزرگمهر، اندرز آذرپادمارسفندان و... نام برد.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد radmanesh@iaun.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد hjalali 43@ yahoo. com

تاریخ پذیرش ۹۱/۳/۱۷

تاریخ وصول ۹۰/۱۲/۲۰

در این پژوهش کوشیده می‌شود به بررسی جایگاه رفیع آزرَم و ادب در فرهنگ ایران باستان از دیدگاه شاهنامه و متون پهلوی پرداخته شود و بر این نکته تأکید گردد که فردوسی در پرداختن به این موضوع صرف نظر از علقه‌ها و باورهای فرهنگی خویش تحت تأثیر متون پهلوی بوده است.

واژه‌های کلیدی:

آزرَم و ادب، شاهنامه، فردوسی، فرهنگ، متون پهلوی.

مقدمه:

شاهنامه فردوسی افزون بر جنبه حماسی و فهرمانی از جهت تعلیمی نیز درخور واکاوی و تأمل است. این اثر سترگ به سبب دربرداشتن مفاهیم و درونمایه‌های تعلیمی در زمینه‌های اخلاقی و رفتاری و داشتن اندرزهای دلنشین، می‌تواند یک «اندرزنامه» نیز محسوب شود. از جمله درونمایه‌های تعلیمی شاهنامه «آزرَم و ادب» است که استاد توس در شاهکار خویش بدان توجه فراوان دارد.

فردوسی در سراسر شاهنامه هیچگاه از الفاظ و مضامین مغایر با اصول اخلاقی استفاده نکرده و همه چیز را در پرده‌ای از عفاف و آزرَم پوشانده است. او در بازگویی داستانهای عاشقانه و حتی در بیان ناپاکی و بدگوهری ضحاک هم، قاعده آزرَم را فرو نمی‌نهد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۴۶)

از یادگارهای نجیب‌زادگی و تربیت دهقانی فردوسی، ادب و پاکیزگی زبان اوست. اندیشه و زبان در شاهنامه سرشته با شرم و آزرَم است. درگستره این اثر عظیم نشانی از الفاظ و مضامین زشت و آلوده و دل‌آزار نیست و این گذشته از پرورش خانوادگی شاعر، برخاسته از وقار حکیم و احساس رسالت او به عنوان معلم و رهبر

اخلاق و فرهنگ ایران‌شهر است. «این پاکیزگی زبان، میراثی از شرم و آزرَم در فرهنگ ناب ایرانی است که هنوز از آلودگی‌ها و هرزگی‌های فرهنگ‌های مهاجم تأثیر نپذیرفته است. این ویژگی از آنجا به چشم می‌آید که در ابیات اندک شمار شاعران آن دوره که در لغت‌نامه‌ها به شاهد واژه‌ها آمده، می‌بینیم که زبان شاعرانی چون منجیک ترمذی و عسجدی و حتی کسایی مروزی آلوده به هجو و دشنام و دریدگی و بی‌پروایی و الفاظ نادلپسند است» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۳۱۱).

نکته توجه‌کردنی، فضای نجیبانه‌ای است که بر شاهنامه حاکم است، چه در جنگ و صلح و دلدادگی و در همه حال، شرف انسانی باید محفوظ بماند. سخنانی که در میدان نبرد میان پهلوانان - آنان که باید خون یکدیگر را بریزند - رد و بدل می‌شود، چنان با ادب و سنجیدگی همراه است که گویی دو دوست البته با منشی دیگرگون با هم حرف می‌زنند؛ حتی سرزنش‌ها لحن گزنده ندارد.

«در شاهنامه همه چیز هست؛ از دوستی و دشمنی و خیانت و خوبی و بدی، ولی هرچه هست از دایره ادب و قاعده خارج نمی‌شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۳۰). شاید ژرفای کلام فردوسی این ویژگی را به شاهنامه بخشیده است؛ به هر روی باید زمینه فرهنگی کتاب هم فراهم باشد که اگر نبود، کلام نمی‌توانست تا این پایه و مایه خود را با پاکیزگی همراه کند.

کم نیستند شهریاران و پهلوانان ایرانی و انیرانی که از آزرَم و ادب بهره‌ورند: کیخسرو، کی لهراسب، سیاوش و ایرج، اغریث و پیران تورانی و... نمونه‌هایی از این گروهند.

بی‌تردید حکیم توس در خلق این نامه گران‌سایه و پر آزرَم و ادب سوای تربیت خانوادگی و منش والای شخصیتی خویش، متأثر از منابع و مآخذ پهلوی بوده است. البته به درستی مشخص نیست که فردوسی از اصل متون پهلوی بهره می‌برده یا از

ترجمه آنها استفاده می‌کرده است.^۱ این آثار هرکدام اشاره یا اشاراتی به فرهنگ ژرف آزرَم در میان ایرانیان باستان کرده‌اند.

موضوع قابل تأمل دیگر آن است که فردوسی در پرداختن به چنین فرهنگی تحت تأثیر زمانه خویش هم بوده است و در حقیقت شاهنامه را باید پژوهشی از روزگار شاعر نیز دانست. سراینده توس در برخی از سروده‌های خود از بی‌شرمی و بی‌آزرمی حاکمان عصر خویش یاد می‌کند. برای نمونه در نامه‌ای که «رستم فرخ زاد» به برادرش می‌نویسد، از زبان این سردار ایرانی از بی‌آزرمی تازیان سخن می‌گوید (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۹، ۳۲۱-۳۱۳). شاعر برای مقابله با چنین فضای بی‌شرمانه‌ای که بر آن دوران حاکم است، بهترین شیوه را در این می‌بیند که آزرَم‌دوستی و ادب ستایی خویشتن را در سروده‌هایش بازتاب دهد.

متن (بحث):

«آزرَم» در زبان پهلوی āzarm و به معنی شرم و احترام است (فره وشی، ۱۳۵۲: ۶۳) که در فرهنگ‌های واژگانی معانی متعددی برای آن ذکر شده است: حیا و شرم، بزرگی و عزت، تاب و طاقت، عدل و انصاف، سلامت و راحت، تقصیر و گناه و... (برهان، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۶). در شاهنامه نیز آزرَم با معانی گونه‌گونی آمده است.^۲

ادب را معرّب از فارسی می‌دانند. در فرهنگ غیث اللغات، ادب به معنی اندازه و حد هرچیز را نگاهداشتن و نیز به معنی دانش و طور پسندیده است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۳۰). در فرهنگ دهخدا به نقل از «صراح» به معنی آزرَم و حرمت و پاس هم آمده است (دهخدا، ج ۵، ۱۳۷۲: ۱۵۴۵). در این نوشتار آزرَم و ادبی مراد است که مرادف حیا، شرم، حرمت و حسن معاشرت است و در مقابل آن بی‌آزرمی، بی‌ادبی و گستاخی قرار می‌گیرد.

فردوسی از واژهٔ ادب استفاده نمی‌کند اما مترادفات آن، مانند: فروتنی، نرمی و آزرَم را فراوان به کار می‌برد:

اگر نرم گوید زبان کسی درشتی به گوشش نیاید بسی
بدان کز زبان است گوشش به رنج چو رنجش نجویی سخن را بسنج
(همان: ج ۸ / ۱۲۹۹ - ۱۲۹۸)

یا:

فروتن بود شه که دانا بود به دانش، بزرگ و توانا بود
(همان / ۱۱۹: ۱۱۰۶)

فردوسی شهریار بی شرم را بدتر از ددان و درندگان می‌داند:

پلنگی به از شهریاری چنین که نه شرم دارد نه آیین نه دین
(ج ۸/۶۲: ۱۵۷)

انوشیروان در نامه‌ای به خاقان چین نه فقط تن، که جان را هم آکنده از آزرَم می‌خواهد و می‌گوید:

همیشه تن و جانت پر شرم باد دلت شاد و پشتت به ما گرم باد
(ج ۸/۱۷۷: ۲۱۲۲)

گویندهٔ پر آزرَم توس، با آزرَم و شرم، ترکیبات زیبایی ساخته که برخی از آنها عبارتند از: آزرَم بر زمین زدن، آزرَم جستن، آزرَم جوی، شرم آمدن، شرم آوردن، شرم از دو دیده شستن و...

شرم و آزرَم در شاهنامه به دو معنی می‌آید:

۱ - شرم به عنوان عامل بازدارنده از ناروا و گناه که مترادف با حیاست. اینگونه است شرم فریدونی که چه بر تخت شاهی و چه در جامهٔ رزم، مقرون به حیاست:

دو لب پر زخنده دو رخ پر زشرم کیانی زبان پر زگفتار نرم
(ج ۱/۹۵: ۲۵۸)

۲- شرم و خجلت برآمده از کردار ناروا و نادرست که معادل تشویر است، مانند شرم کیکاووسی پس از پرواز به آسمان و سقوط در آمل:

ز شرم از در کاخ بیرون نرفت همی پوست گفتی برو بر، بکفت
 همی ریخت از دیده پالوده خون همی خواست آمرزش رهنمون
 ز شرم دلیران منش کرد پست خرام و در بار دادن بیست
 (ج ۱۵۵/۲: ۴۴۵-۴۴۳)

آزرم در مرد و زن از دیدگاه فردوسی

همانگونه که پیش از این ذکر شد آزرم و حیا در مردان و زنان شاهنامه هر دو دیده می‌شود. از میان مردان آزرمگین شاهنامه می‌باید به اسطوره آزرم و حیا، سیاوش اشاره کرد. چهره سیاوش به روشنی و پاکی ممتاز است. هیچیک از قهرمانان شاهنامه به اندازه او همدلی و همدردی خواننده را بر نمی‌انگیزد. فرمانروایان و پهلوانان در شاهنامه بسیارند اما از برخی از آنان مانند: جمشید، کاووس، گشتاسب، سهراب و اسفندیار، گاه رفتارهایی سر می‌زند که دل را از ایشان می‌رماند. سهراب با همه ناکامی خالی از لغزش‌های غرورآمیز نیست. اسفندیار در برخورد با رستم تندروی‌های نادلپذیر دارد. حتی در داستان سهراب، چاره‌گری‌های قهرمان بزرگ فردوسی، رستم، تا حدی از محبوبیت او می‌کاهد. آزرمگنی سیاوش در ماجرای او با سودابه نمود بیشتری دارد و به تعبیر فردوسی «خوی شرم از این داستان گشت خون». «در سرگذشت سیاوش تا روزی که نامردانه او را می‌کشند، هاله‌ای از شرم و آهستگی، عفاف و مردانگی سیمای او را در برگرفته است و نظرها را به سوی خود می‌کشد» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۶۳۱).

بزرگی سیاوش در مردانه زیستن اوست. یک سوی ناپاکی و کامرانی است، دیگر سو پاک مردی و بهتان و در آتش رفتن. جانبی پیمان شکستن و از دشواری رستن را می‌بیند و سوی دیگر وفای به عهد و مردمی.

رُخان سیاوش چو گل شد ز شرم بیاراست مژگان به خوناب گرم
چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو
نه من با پدر بی وفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم
(ج ۳ / ۲۳-۲۲: ۲۸۷-۲۸۵)

«بدیهی است تنها از بزرگ مردانی چون سیاوش ساخته است که راه انسانیت و شرف را هر قدر درشتناک باشد، برگزینند و به بلندنامی زنده بمانند» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۶۴۷).

«به باور شاهنامه، آزرَم در مرد و زن پسندیده است؛ تنها در داستان فرود به موردی باز می‌خوریم که شرم قهرمان را فرجامی ناخوش است. در آن داستان شرم فرود از اینکه پرستندگان، نظاره‌گر واپس‌نشینی وی به درون دژ باشند، وقوع حادثه‌ای شوم (هلاک شدن فرود) را سبب می‌شود» (سرامی، ۱۳۸۳: ۷۶۱).

زنان شاهنامه نیز مانند مردان مظهر آزرَم و شرمند. اگر سودابه پتیاره یکسو نهاده شود؛ از کسانی چون رودابه، ته‌مینه، فرنگیس، جریره، منیژه و شیرین باید به نیکی یاد کرد. فردوسی زمانی که می‌خواهد زنی را دعا و آفرین کند، می‌گوید:

سیه‌نرگسنت پر از شرم باد رخانت همیشه پر آزرَم باد
(ج ۱۶۳/۱: ۴۱۱)

سخنان ته‌مینه زمانی که برای نخستین بار در شب تیره به دیدار رستم می‌رود، بیانگر آزرَم و پاکدامنی اوست:

یکی دخت شاه سمنگان منم ز پشت هژبر و پلنگان منم
به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست چو من زیر چرخ کبود اندکیست
کس از پرده بیرون ندیدی مرا نه هرگز کس آوا شنیدی مرا
(ج ۱۷۵/۲: ۷۳-۷۱)

فردوسی از زبان شیرین «شرم» را یکی از سه ویژگی زن نیکو معرفی می‌کند:
به سه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای گاه مهی

یکی آنکه با شرم و با خواستست که جفتش بدو خانه آراستست
 دگر آنکه فرخ پسر زاید او ز شوی خجسته بیفزاید او
 سدیگر که بالا و رویش بود به پوشیدگی نیز مویش بود
 (ج ۹ / ۲۸۷: ۵۳۲ - ۵۲۹)

در متون پهلوی نیز از شرمگنی به عنوان یکی از ویژگی‌های زنان نیکوسرشت یاد شده است. در اندرزنامه آذربادمارسفندان، شرمگینی در کنار فرزاندگی زن نهاده شده: «زن فرزانه و شرمگین دوست دار» (بهار، ۱۳۴۷: ۳۰). در بخشی دیگر از این متن آمده است: «زن شرمگین را دوست باش و او را به زنی به مرد زیرک و دانا ده» (همان: ۱۰۲).

در «ارداویراف‌نامه» پادافرهی سخت برای زنان بی‌آزم و ادب پیش‌بینی شده؛ در فصل ۸۲ این کتاب آمده است: «پس دیدم روان زنی که از زبان او چند مار آویخته بود. پرسیدم: این زن چه گناهی کرد؟ سروش اهل و آذر ایزد گفتند: این روان آن زن دُروند (گناهکار) است که در گیتی زبان او تیز بود. شوی و سالار خویش با زبان، بسیار آزد» (آموزگار، ۱۳۸۲: ۹۰-۸۹).

«مینوی خرد» رد [سرور] زنان را زنی می‌داند که با گوهر و شرمگین است: «پرسید دانا از مینوی خرد که رد زنان کیست؟ مینوی خرد پاسخ داد: زن جوان درست‌گوهر استوار نیکنام خوش‌خیم خانه‌افروز که شرم و بیمش نیک و پدر و نیا و شوهر و سالار خویش را دوست دارد» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۶۸).

نمودهای آزم و ادب در شاهنامه و متون پهلوی

الف) نرم‌گویی

نرم‌گویی یا چربی در گفتار همان ملایمت و ملاحظت در کلام است. فردوسی در ابیات پرشماری از نرم‌گویی به نیکی یاد می‌کند و دارا بودن این ویژگی را نتیجه شرم و آزم می‌داند:

کدام است با ننگ و با سرزنش که باشد ورا هرکسی بدکش...
زنانی که ایشان ندارند شرم به گفتن ندارند آوای نرم
(ج ۸ / ۲۰۵: ۲۶۱۲-۲۶۰۹)

یا:

پرسید کآهو کدام است زشت که از ارج دور است و دور از بهشت
چنین داد پاسخ که زن را که شرم نباشد به گیتی نه آواز نرم
(ج ۸/۲۸۷: ۴۰۰۹-۴۰۰۸)

فردوسی بر این باور است که هرکس زبانش به بدی نچرخد و دیگران را با سخن
گزنده نیاززد و نرمی و ادب کلام را پیشه کند، از دیگران گستاخی و بی‌شرمی و درشتی
نمی‌بیند. چنین کسان که پرده‌داری نمی‌کنند و حد خویش نگه می‌دارند محبوب خلاقند،
چنانکه از زبان بزرگمهر در پاسخ حاضران پرسشگر در بزم سوم خویش می‌گوید:

چنین داد پاسخ که هر کو زبان ز بد بسته دارد نرنجد روان
کسی را ندرد به گفتار، پوست بود بر دل انجمن نیز دوست
همه کار دشوارش آسان شود ورا دشمن و دوست یکسان شود
(ج ۸ / ۱۳۱: ۱۲۹۵-۱۲۹۳)

و یا:

درشتی ز کس نشنود نرم‌گوی بجز نیکویی در زمانه مجوی
(ج ۷/۳: ۱۸)

در متون پهلوی نیز - که اثری شگرف بر آموزه‌های تعلیمی و فرهنگی شاهنامه
است - موارد بسیاری هست که بر این صفت انگشت نهاده‌اند. در اندرزه‌های
آذربادمارسفندان آمده است: «سخن، چرب‌گوی (= نرم‌گوی)؛ گویش چرب دار، منش
فرا رون (= والا) دار» (بهار، ۱۳۴۷: ۳۲).

در مینوی خرد چنین آمده است: «نسبت به خدایان (= سروان) یگانه (= وفادار) و فرمانبردار و راست گفتار باش و نسبت به همالان فروتن و چرب (= نرم) و نیک چشم (= حسود نبودن) باش» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۰). در جای دیگری از این کتاب آمده که: «نسبت به مهتران، نرمی و فروتنی بهتر است و نسبت به کهتران سازش و ادب در گفتار بهتر است و نسبت به کنندگان (= کار نیک) سپاسگزاری و تشکر بهتر است» (همان: ۲۳).

فردوسی برای کامیابی و رسیدن به مراد، ملایمت و نرم‌گویی را توصیه می‌کند و بر این باور است که درشت‌گویی و خشونت‌خواهی راه به جایی نمی‌برد. آنجا که از زبان ایرج به تور هشدار می‌دهد که برای رسیدن به مقصود بهتر است تندی را یکسو نهد و آرام گیرد:

چو از تور بشنید ایرج سخن یکی پاکتر پاسخ افگند بن
بدو گفت کای مهتر کام‌جوی اگر کام دل خواهی آرام جوی
(ج ۱ / ۱۰۲: ۳۹۱-۳۹۰)

مفهوم این سخن فردوسی با سخنی که در «روایت پهلوی» آمده، قرابت و نزدیکی دارد: «اگر کسی در گیتی تو را بفریبد و بخواهد به تو بدی کند، یعنی به سبب تنگی خواسته (= فقر و نداری) پس با تو دشمن باشد، تو با او به چربی (= نرمی) و داد سخن گو؛ چه اگر با چربی و داد سخن گویی، پس با داد بهتر می‌توانی او را شکست دهی و محکوم سازی تا اگر با خشونت و درشتی با او سخن گویی» (میر فخرایی، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

ب) فروتنی

ایرانیان باستان دارای منش و نهادی فروتنانه بودند که نام نهادن سرزمین ایران به این نام بی‌حکمت و سبب نیست، چنانکه در نامه «تنسر» به این موضوع اشاره گردیده است. نویسنده نامه تنسر^۳ ایرانیان را «خاضعین» نام نهاده که با وجود مناقب گونه‌گونی که برای این قوم هست، بهترین نامهاست که همواره این نام مذکور و واعظ مردمان آنست و مکرمت و فخر و مرتبت بدین نام بر آنها باقیست (ابن اسفندیار، ۱۳۵۴: ۷۴). از اینجا

باید سنجید که فروتنی در فرهنگ و اندیشه ایرانی چه جایگاه رفیعی داشته است.

پیر فرخنده ویر توس بر این فضیلت آزرَمگینان تأکید بسیار نموده است:

فروتَن کند گردن خویش پست ببخشد نه از بهر پاداش دست

(ج ۱۲۲/۸: ۱۱۴۹)

خودپسندی و غرور ناپذیرفتنی و ناستودنی است و نشانه دُون منشی و کم‌دانشی است:

منش پست و کم دانش آن‌کس که گفت منم کم زگیتی کسی نیست جفت

(ج ۱۳۶/۸: ۱۳۸۵)

فردوسی غرور و خودخواهی را نکوهش کرده است و در داستان کاموس کشانی از

زبان رستم پهلوان به «الوای» - که نیزه‌دار رستم است - هشدار می‌دهد که مبادا گرفتار

خودبینی و خود شیفتگی شود:

یکی زابلی بود الوای نام سبک تیغ کین برکشید از نیام

کجا نیزه رستم او داشتی پس پشت او هیچ نگذاشتی...

بدو گفت رستم که بیدار باش به آورد این ترک هشیار باش

مشو غره زاب هنرهای خویش نگهدار بر جایگه پای خویش

چو قطره بر ژرف دریا بری به دیوانگی ماند این داوری

(ج ۲۰۴/۴: ۱۴۳۲-۱۴۲۶)

فردوسی لازمه فروتنی را خردمندی و دانایی می‌داند:

فروتَن بود هر که دارد خرد سپهرش همی در خرد، پرورد

(ج ۱۲۷/۸: ۱۲۳۹)

کسی کو فروتن تر و رادتر دل دوستانش بدو شادتر

(ج ۳۰۸/۸: ۴۳۶۷)

در چند متن پهلوی از فروتنی سخن گفته شده، از جمله در اندرزنامه بزرگمهر آمده

است: «چه کسی بیشتر دوست است؟ او که فروتن تر و بردبارتر و چرب‌آوازتر باشد.

چه کسی بیشتر دشمن است؟ متکبران و مغروران و خرده‌نگران و درشت‌آوازان» (عریان، ۱۳۷۱: ۱۳۷). بخش اول این سخن بزرگمهر با آن سخن اخیر از فردوسی بسیار نزدیک است.

افزون بر این در کتاب پنجم دینکرد درباره فروتنی چنین آمده است: «از برترین فرمانروا گرفته تا پایین‌ترین مردم، هیچ آفریده نیک را تحقیر نکردن و نسبت به هرکس و هرچیز کامل اندیشیدن (= تواضع داشتن)» (آموزگار و فضلای، ۱۳۸۶: ۶۶).

ج) احترام نهادن و پرهیز از گستاخی

احترام نهادن به یکدیگر جزئی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ ایرانیان باستان است. این موضوع در شاهنامه بسیار پررنگ است: احترامی که رستم برای زال و رودابه قائل است؛ حرمتی که سیاوش به پدرش کیکاووس می‌نهد؛ اسفندیار اگرچه با برخی آرای پدر چندان همداستان نیست اما هرگز حرمت شکنی نمی‌کند؛ نیز روابط احترام‌آمیز گیو و گودرز، بیژن و گیو، فرامرز و رستم، زال و سام و... گویای این ویژگی زیبای رفتاری است. فردوسی صحنه دلپذیر و باشکوه احترام زال به پدرش، سام را چنین به تصویر می‌کشد:

زمین را بیوسید زال دلیر	سخن گفت با او پدر نیز دیر...
فرود آمد از باره سام سوار	هم اندر زمان زال را داد بار
چو زال اندر آمد به پیش پدر	زمین را بیوسید و گسترده بر ^۴
یکی آفرین کرد بر سام گرد	وز آب دو نرگس همی گل سترده

(ج ۱/۱۹۹: ۹۷۰-۹۶۰)

«پهلوان ایرانی به پدر و مادر حرمت می‌نهد و اصولاً رعایت حرمت سالخورده‌گان بر ایشان فرض است» (صفا، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

ایرانیان، مهتران، بویژه پدر و مادر را بسیار گرامی می‌داشتند؛ به گونه‌ای که جوانان

برای پیوند زناشویی از باب و مام خویش رخصت می‌گرفتند؛ زال با وجود شیفتگی بسیار به رودابه با رضایت سام با وی پیوند زناشویی بست.

فرزند در حضور مادر بدون اجازه نمی‌نشست و پادشاه در مجالس رسمی در موقع صرف غذا پایین‌تر از مادر خود می‌نشست. کوروش، شاهنشاه بزرگ هخامنشی، هر احترامی که درخور مادری بود به دختر استیاج Astyages روا داشت و در هنگام مرگ به فرزندان خود وصیت کرد، در هر کار فرمانبردار مادر خود باشند. (حکمت، ۱۳۵۰: ۵۰).

این نکته که ایرانیان با احترام، غیرایرانیان را «انیران» می‌نامند نشانه ادب آنهاست؛ برخلاف یونانی‌ها که دیگران را «بربر» (= ددمنش) و اعراب که دیگران را «عجم» می‌خوانند. (کزازی، ۱۳۸۵: ۶۳۴).

هرودوت، مورخ پرآوازه یونانی، درباره این ویژگی ایرانیان باستان می‌نویسد: «هنگامی که دو ایرانی در کوچه یا خیابان به هم می‌رسند به جای ادای کلمات سلام و درود، اگر از یک طبقه باشند لبهای یکدیگر را می‌بوسند، در غیر این صورت آنکه کمی پایین‌تر است نخست کرنش می‌کند، سپس گونه‌های یکدیگر را می‌بوسند و اگر یکی از دیگری خیلی پایین‌تر باشد زانو می‌زند و کرنش کامل می‌کند» (هرودوت، کتاب یکم، ۱۳۸۹: ۱۶۴).

در وصیت کوروش به فرزندان آمده است: «ای فرزندان، پس از خدا بترسید و هرگز در پندار و گفتار و رفتار به راه گناه نروید. بعد از پروردگار، انتظارم از شما این است که به افراد بشر که در نتیجه زاد و ولد جاودانی هستند احترام بگذارید» (گزنفون، ۱۳۷۱: ۳۶۰).

در شاهنامه احترام نهادن در بسیاری از جایها با تعبیر «نماز بردن» آمده است:

چو بر بام آن باره بنشست باز برآمد پری روی و بردش نماز
(ج ۱: ۱۷۲/۱: ۵۶۱)

چو رفتند و بردند پیشش نماز برآشفت و پاسخ نداد ایچ باز
(ج ۲: ۱۹۹/۲: ۳۷۳)

فصل بیست و یکم از کتاب پنجم دینکرد درباره نماز بردن به مردمان چنین آمده: «نماز بردن عبارت است از فرود آمدن سر به نشانه تواضع برای نیایش به هموعان، نه آنگونه پرستشی که از آن آفریدگار است که در این صورت ناسودمند می‌تواند باشد. در این مورد تفاوتی میان نشان دادن با سر (= سر تکان دادن) و نشان دادن با دست (= دست تکان دادن) و نشان دادن با زبان (= کلام به زبان آوردن) نیست و کمترین (نشانه احترام) در این مورد یکی این است که به کسانی که شایسته هستند، درود گفتن که سخن ایشان این است که این همه آشوب و بدی که در میان آفریدگان است، از این است که به مردمان نماز نمی‌برند و این آشکار است» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۲).

در شاهنامه فسوس و ریشخند دیگران مورد نکوهش قرار گرفته است بویژه مهتران و بزرگان از آن منع شده‌اند:

ز مهتر نه خوبست کردن فسوس مرا هم سپه بود و هم پیل و کوس
(ج ۳۸۲/۸: ۱۱۳۱)

چو بشنید، پاسخ چنین داد توس که بر ما نه خوبست کردن فسوس
(ج ۲۳۶/۳: ۳۵۹۱)

فردوسی بر این باور است که فسوس‌کنندگان از روزگار، کيفرِ بدی خویش را می‌بینند:

چنان دان که هرکس که دارد فسوس همو یابد از چرخ گردنده کوس
(ج ۱۱۲/۹: ۱۷۳۶)

در اندرز آذرپادمارسفندان، مخاطبان از فسوس و ریشخند دیگران منع شده‌اند: «به هیچ‌کس افسوس مکن» (بهار، ۱۳۴۷: ۲۳) و یا در متنی دیگر آمده است که: «فسوس مکن تا فرّه‌مند باشی، چه نیکی و بدی به هرگاه و به هرکس شاید بودن» (عریان، ۱۳۷۱: ۹۹).

در «مینوی خرد» نیز به این موضوع اشاره گردیده: «در تن و روان مرد استهزا کننده فرّه نبود و هر بار که دهان باز کند، بدکاری او افزوده شود و هر دُرُوجی به تن او چنان جایگزین شود که در تن او هیچ نیکی را راه ندهد...» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۰).

یکی از شیوه‌های رایج در بی‌احترامی به دیگران، تحقیر کردن آنان است که سراینده شاهنامه مخاطبان را از این خوی ناپسندیده بازداشته است:

به جای کسی گر تو نیکی کنی مزن بر سرش تا دلش نشکنی

(ج ۶/۸: ۹)

در آثار پهلوی نیز این ویژگی اخلاقی نکوهیده شده و به شدت مردمان را از آن منع کرده‌اند و برای چنین صفتی عقوبتی تلخ ترسیم گشته است: «مرد تحقیرکننده را دوست اندک و دشمن بسیار است و هدیه‌ای را هم که به کسی می‌دهد و پرستشی را هم که برای ایزدان می‌کند، به سبب تحقیر کمتر می‌پذیرند و حاجتی را هم که می‌خواهد کمتر می‌دهند و در دوزخ برای عقوبت روانش، او را به دروج (=دیو) تحقیر می‌سپارند و دروج تحقیر، پادافراه گوناگون بدو می‌کند و نمی‌آساید» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۱).

در شاهنامه اگر فرزندی یافته می‌شوند که حرمت پدر و مادر را می‌شکنند، سرانجام به فرجامی سخت و دردناک گرفتار می‌گردند: اسفندیار پاسخ مادر خویش، کتایون را - که وی را از نبرد با رستم منع می‌کرد- با گستاخی و بی‌ادبی می‌دهد و چنان می‌شود که در زابلستان ناکام می‌گردد (ر.ک: ج ۲۱۸/۵: ۲۵-۲۳).

نمونه دیگر، پرده‌دری سلم و تور در برابر فریدون است که اندرزهای پدر ناصح را نادیده انگاشته، فرزند کهنترش را هلاک می‌کند که سرانجام، کیفر این حرمت‌شکنی را می‌بیند و به دست منوچهر کشته می‌شوند (ج ۹۴/۱-۹۳: ۲۴۴-۲۲۶).

در متون پهلوی بر احترام به پدر و مادر و نیاززدن آنها تأکید شده است: «به داد و دین باید رفتن و به پدر و مادر نه آزردن؛ سازش با برادران و دوستان و خویشان و نزدیکان و پیوندکردن» (عریان، ۱۳۷۱: ۸۳).

بیرسمی و گستاخی نسبت به پدر و مادر پادافرهی سخت در پی دارد. در ارداویراف‌نامه چنین آمده: «دیدم روانی چند که سینۀ آنها به لجن و گندگی افکنده شده بود و داسی تیز در پای و دیگر اندام آنها می‌شد و ایشان پدر و مادرشان را می‌خواندند. پرسیدم: این روان چه کسانی است و چه گناه کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی تحمل می‌کند؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن دروندانی (گناهکارانی) است که در گیتی پدر و مادرشان را آزدند و در گیتی از پدر و مادرشان توجه و آمرزش نخواستند» (آموزگار، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۲).

داشتن خواسته و مکنت دنیوی نباید موجب گستاخی و بی‌آزرمی گردد: «به خواسته و چیز گیتی، گستاخ مباح، چه خواسته و چیز (مال و منال) گیتی ایدرون، همانا چون مرغی است که از این درخت بر آن درخت نشسته و به هیچ درخت نپاید» (بهار، ۱۳۴۷: ۳۸). جای دیگر آمده است: «ای مردمان مرگمند! به جوانی گستاخ مباحید» (عریان، ۱۳۷۱: ۹۵). یا: «به خویشتن گستاخ نباشید.. به سبب بزرگترین ابزار نیز لاف نزنید» (همان: ۱۱۲).

نتیجه‌گیری:

برای مطالعه و بررسی فرهنگ ایران باستان بهترین سند، شاهنامه و پس از آن متون پهلوی به جای مانده است. آزر و ادب یکی از ویژگی‌های اخلاقی و فرهنگی ایرانیان باستان است. فردوسی با تأثیرپذیری از منش شخصیتی و نوع تربیت خانوادگی خود و نیز مقابله با فضای آکنده از بی‌شرمی روزگار خویش و مهمتر از همه متون پهلوی بر جای مانده، به آزر، به عنوان یکی از ویژگی‌های برجسته فرهنگی ایرانیان پرداخته است. در شاهنامه کم نیستند شخصیت‌های ایرانی و انیرانی که به زیور ادب و آزر زینده‌اند؛ از آن جمله: کیخسرو، سیاوش، ایرج، زال و شیرین، اغریث و پیران تورانی و در مقابل کسانی هستند که از این آرایه بی‌بهره‌اند: همچون: کیکاووس، سلم، تور و سودابه.

این ویژگی رفتاری در نمودهایی چون نرم‌گویی، فروتنی، احترام نهادن و پرهیز از گستاخی متجلی می‌شود. برای هر یک از اینها می‌توان شواهد و نمونه‌های بسیاری از شاهنامه و متون پهلوی به دست داد که به برخی از آنها در متن اشاره شد.

پی‌نوشتها:

۱- موضوع قابل توجه برای بسیاری از پژوهشگران، بررسی آشنایی فردوسی با زبان پهلوی است. شرق‌شناسانی چون «روزن» و «بارتولد» به استناد برخی از سروده‌های فردوسی بر این باورند که او با زبان پهلوی آشنایی کامل داشته است، اما کسانی چون «نولدکه» و «استاریکف» عقیده‌ای خلاف این دارند (استاریکف، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

۲- معانی آزرَم در شاهنامه عبارت است از: شرم و حیا (ج ۲/۱۲۵: ۹۰۲)؛ بزرگی، حرمت (ج ۱/۱۶۱: ۳۹۱)؛ مهر و دوستی (ج ۲/۱۰: ۵۷)؛ بیم، پروا (ج ۸/۱۰۴: ۸۷۶)؛ بزرگداشت و پاس‌خاطر (ج ۹/۱۴۱: ۲۲۳۰)؛ هواخواهی و جانبداری (ج ۸/۲۰۳: ۲۵۸۰). یادآور می‌شود که در فرهنگی از اوایل سده دهم، «آزرَم» به صورت «آزرم» آمده به معنی «حرمت» با شاهدهی از انوری (وفایی، ۱۳۷۴: ۲۱):

ای بزرگی که از بلندی و قدر آسَمان را نداشتی آزرَم

۳- اصل این اثر به زبان پهلوی و متعلق به دوران سلطنت خسرو اول، انوشیروان است. این نامه را تنسر، موبد و رایزن اردشیر، شهریار ساسانی، در پاسخ به گشنسب، پادشاه طبرستان، نگاشته است؛ ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی برگردانده که امروزه از اصل پهلوی و ترجمه عربی آن اثری نیست. در قرن هفتم «ابن اسفندیار»، مؤلف تاریخ طبرستان، نامه تنسر را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

محمد جواد مشکور با استناد به دلایل و براهینی چند اثبات می‌کند که تنسر و کرتیر، موبد بزرگ دوره شاپور اول ساسانی تا روزگار نرسی، درحقیقت یک شخص هستند که در تاریخ ساسانی به صورت دو شخصیت معرفی شده‌اند (مشکور، ۱۳۶۶: ۱۰۳).

۴- در شاهنامه چاپ خالقی مطلق «گستر د پر» آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

منابع:

- ۱- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۲). *ارداویرافنامه*، تهران: انتشارات معین.
- ۲- ----- و احمد تفضلی. (۱۳۸۶). *دینکرد* (کتاب پنجم)، تهران: انتشارات معین.
- ۳- ابن اسفندیار. (۱۳۵۴). *نامه تنسر*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۴- استاریکف، آکسی. (۱۳۸۸). *فردوسی و شاهنامه*، ترجمه رضا آذرخشی، تهران: کتاب آمه.
- ۵- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۸۱). *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- برهان، محمد حسین خلف تبریزی. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- بهار، محمد تقی. (۱۳۴۷). *ترجمه چند متن بهلوی*، تهران: مرکز نشر سپهر.
- ۸- تفضلی، احمد. (۱۳۸۵). *مینوی خرد*، تهران: توس.
- ۹- حکمت، علیرضا. (۱۳۵۰). *آموزش و پرورش در ایران باستان*، تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی.
- ۱۰- دهباشی، علی. (۱۳۷۰). *فردوسی و شاهنامه*، تهران: انتشارات مدبر.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). *لغت نامه*، ج پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- رامپوری، غیاث الدین. (۱۳۶۳). *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۰). *فردوسی*، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۱۴- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ۱۵- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۷). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- عریان، سعید. (۱۳۷۱). ترجمه چند متن پهلوی (اندرزنامه آذربادمارسفنجان، اندرزنامه بزرگمهر)، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر داد.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۶). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۹- فرهوشی، بهرام. (۱۳۵۲). فرهنگ پهلوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۵). نامه باستان، ج ۷، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۱- گزنفون. (۱۳۷۱). سیرت کوروش، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۲- مشکور، محمد جواد. (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی ساسانیان، بخش اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۳- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۰). روایت پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۴- وفایی، حسین. (۱۳۷۴). فرهنگ فارسی، ویراسته تن هوی جو، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۵- هرودوت. (۱۳۸۹). تاریخ هرودوت (کتاب یکم)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات اساطیر.

References:

- 1 - Amuzegar, Zhaleh. (1382). Ardavbrafnameh, Tehran Moein publications.

- 2 ----- and Ahmad Tafazoli. (1386). Dēnkard (Book V), Tehran, Moein publications.
- 3 - Ibn Esfandiar. (1354). Tanser letter, edited by M. Minavi, Tehran: Kharazmi Publications.
- 4 - Astarikf, Alexi. (1388). Ferdowsi and Shahnameh, translated by Reza Azarakhsh, Tehran Aime book.
- 5 - Islami Nadoushan, Muhammad Ali. (1381). Iran and the world from Shah Nameh perspective, vol I, Tehran: Amir Kabir Publications.
- 6 - Borhan, Mohamed Hussein Khalaf Tabrizi. (1362). Overwhelming proof, vol, Tehran: Amir Kabir Publications.
- 7 - Bahar, Mohammad Taghi. (1347). Translation from some Pahlavi texts, Tehran, sphere Publication Center.
- 8 - Tafazoli, Ahmed. (1385). Minavi Kherad, Tehran: Tous.
- 9 - Hekmat, AR. (1350). Education in ancient Iran, Tehran: Institute for Research and educational and scientific programs.
- 10 - Dehbashi, Ali. (1370). Ferdowsi and Shahnameh, Tehran, Modabber publications.
- 11 - Dekhoda AA. (1372). Dictionary, Vol V, Tehran: Tehran University Press.
- 12 - Rampori, Qiasod Din. (1363). Ghiasi Alloghat, thanks to the effort of Mansour Servat Tehran: Amir Kabir.
- 13 - Riahi, MA. (1380). Ferdowsi, Tehran: Publication of new projects.
- 14 - Sorrami, Ghadamali. (1383). From Flower color to suffer from thorn, Tehran: Scientific and Cultural Publishers.
- 15 - Safa, Zabihollah. (1387). Hemash Saraie in Iran, Tehran: Amir Kabir.
- 16 - Oryan, S. (1371). Translation from a Pahlavi text (Andarznameh Azarpadmar Sefndan, Andarznameh of Bozorgmehr), Tehran: National Library of Iran.
- 17 - Ferdowsi, A. (1374). Shahnameh published in Moscow thanks to the effort of Saeed Hamidian, Tehran: Nshrdad.

- 18----- (1386). Shahnameh, thanks to the effort of Jallal Khaleghi Motlagh, Tehran: Publishing Center of Great Islamic Encyclopedia.
- 19 - Farahvashi, B.. (1352). Culture of Pahlavi, Tehran: Tehran University Press.
- 20 - Kazazi, Mir Jalal al din. (1385). Ancient letter, vol 7, Tehran: Samt publisher.
- 21 - Xenophon. (1371). Cyrus' character, translated by Vahid Mazandarani, Tehran: Book World.
- 22 - Mashkour, M.J. (1366). The Sassanids political history, part one, Tehran: Book World.
- 23 - Mirfakhraie, M. (1390). Pahlavi Narration, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- 24 - Vafaie, H. (1374). Persian dictionary, Virasteh Tan Hoovi Jou Tehran: Tehran University Press.
- 25 - Herodotus. (1389). History of Herodotus (Book One), translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Asatir Publications.

